

## درس سیصد و نود و هشتم

### بررسی کلام مرحوم آخوند راجع به معقولات ثانویه (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
فصل (۲).

في أنَّ الوجودَ على أي وجهٍ يُقالُ إنَّه منَ المعقولاتِ الثانيةِ و بأي معنى يوصَفُ بذلك:  
إنَّ كثيراً ما يُطلقُ المعقولُ الثاني علىَ المحمولاتِ العقليةِ و مبادئها الانتزاعيةِ الذهنيةِ و من هذا  
القَبيلِ الطوائفُ المصدريَّةُ و لوازمُ الماهياتِ و النِسْبُ و الإضافاتُ.<sup>۱</sup>

### تعریف معقول بالذات و معقول بالعرض

در اینجا مرحوم آخوند راجع به معقولات ثانویه چه فلسفیه و چه منطقیه و میزانیه صحبت می کنند و مقصود خودشان را از معقولات ثانی و فرق آن با معقولات منطقی و میزان توضیح می دهند. وجود یک لفظی است که مابایزاء خارجی و یک صورت ذهنی دارد؛ مابایزاء خارجی آن عبارت از آن حقیقتی است که مساوق با تشخیص است و مساوق با عینیت است و مساوق با هویت خارجی است. بنابراین خود آن وجود و حقیقت آن وجود آنچه که در خارج است مانند اعیان خارجی، آن معقول نیست یعنی معقول بالذات نیست. زیرا معقول بالذات عبارت از صورت ذهنیه است چه بر نفس اعیان خارجی تعلق بگیرد یا روابط آن اعیان خارجی. چه به خود زید تعلق بگیرد یا به صفتی که قائم به زید است و ربط بین زید و قائم تعلق بگیرد. این عبارت از معقول بالذات است اما معقول بالعرض عبارت از همان زید خارجی است که او در ذهن نمی گنجد. آن برای خودش وجود خارجی دارد و دارد راه می رود، به ذهن چه مربوط است و چه ارتباط و تعلق به ذهن دارد؟! بنابراین هر چیزی که مابایزاء خارجی دارد اسم او معقول بالذات اولیه است.

پس معقول بالذات اول یا معقولات اولی که معقولات ذاتی هستند عبارت اند از آن مفاهیمی که آن مفاهیم بلاواسطه مابایزاء خارجی دارند مثل کتاب، بیاض، کم کتاب، زید، سماء، ارض، همه اینها معقول اول هستند. آیا حقیقت وجود هم معقول اول هست یا نه؟! حقیقت وجود، آنچه که هستی واقعی خارجی است، آن معقول بالعرض است اما آنچه که از وجود در ذهن می آید که از آن تعبیر به مفهوم وجود است، نه خود وجود [این طور نیست]. وقتی که شما زید را در نظر می آورید، خود زید که در ذهن نیست بلکه مفهوم زید در ذهن هست

<sup>۱</sup> . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۳۲.

مابایزاء او در ذهن هست اما نفس آن زید که در ذهن نیست نفس آن زید برای خودش است و دارد راه می‌رود و ارتباطی با انسان ندارد. مفهومی از آن زید در ذهن می‌آید که آن مفهوم را معقول اول می‌گویند؛ این معقول اول عبارت از هر صورت ذهنی‌ای است که بلاواسطه مابایزاء خارجی داشته باشد! در مقابل این، معقولات ثانیه است!

### تعریف معقولات ثانیه در کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید: مقصود از معقولات ثانیه معقولاتی است که پس از معقول اول است حالا چه معقول ثانی باشد یا ثالث باشد یا رابع باشد یا صدم باشد فرق نمی‌کند! معقولات ثانیه به صور ذهنی‌ای گفته می‌شود که وعاء آنها در ذهن هست و مابایزاء خارجی ندارد مانند وجوب که معقول ثانی است. مابایزاء خارجی او چیست؟! آیا فرش، دیوار، گچ، سنگ، زید است؟! نه. ممکن چیست؟! مابایزاء خارجی ممکن چیست؟! هیچ! شما می‌گویید: زید است؟! زید مصداق آن است نه اینکه مفادش است، نه اینکه مابایزاء آن است. مابایزاء یعنی این در قبال این، وقتی که من می‌گویم: زید، مابایزاء زید همین زیدی است که در خارج هست نه اینکه مصداق این، آن است.

### مصادق؛ معنای کلی قابل صدق بر کثیرین

مصادق همیشه به یک معنای کلی‌ای گفته می‌شود که آن معنای کلی قابل صدق بر کثیرین است و آن کثیرین مصادیق این می‌شوند. عالم یک معنای کلی است؛ هر ذاتی که متصف به علم است متنها افراد کثیری که در خارج هستند که هر کدام متصف به علم باشند مصادق برای این عالم هستند.

### تقسیم معقول ثانی به دو قسم

معقولات ثانیه عبارت از آن چیزی است که ظرف وجود و تحقق آنها در ذهن است. این معقول ثانی می‌شود و آن وقت این معقول ثانی تقسیم می‌شود به معقول ثانی در علم میزان و در علم منطق که به او می‌گویند: معقولات ثانویه منطقیه! قسم دیگر معقولات ثانویه فلسفیه است!

### تعریف معقولات ثانویه فلسفیه

### اصل و اساس موضوع فلسفه

معقولات ثانویه فلسفیه به آن معقولاتی گفته می‌شود که لوازم وجود و آثار مترتبه بر وجود است، چون

فلسفه و حکمت از وجود و آثار او و به تبع و به عرض از عدم صحبت می‌کند اما اصل و اساس موضوع برای فلسفه وجود و آثار مترتبه بر وجود است. مثلاً گاهی اوقات بر وجود وجوب عارض می‌شود مثل وجود باری! گاهی بر وجود امکان عارض می‌شود؛ وجود ممکن مثل ما! گاهی بر وجود ضرورت عارض می‌شود، گاهی امتناع عارض می‌شود، گاهی بر وجود اتفاق عارض می‌شود، علت و معلولیت عارض می‌شود، تشکیک و تشخیص عارض می‌شود. این عوارضی که عارض بر وجود می‌شوند معقولات ثانویه فلسفیه است.

اما در معقولات منطقی از مفاهیمی که رابط بین قضایا را تشکیل می‌دهند بحث می‌شود. در منطق بحث از این است؛ بحث از این است که طبایع یا کلی هستند یا جزئی هستند. طبایع کلی به مابه‌الاشتراک و مابه‌الافتراق تقسیم می‌شود. مابه‌الاشتراک به جنس بعید و جنس قریب تقسیم می‌شود. مابه‌الافتراق فرض کنید به فصل و مثلاً نوع تقسیم می‌شود. لوازمی که مترتب بر این کلی هست، آثاری که مترتب بر این کلی هست، اینها مسائلی است که مربوط به منطق است.

پس ما در مسائل منطقی از وجود و از اثبات وجود موضوعات صحبت نمی‌کنیم؛ وجود موضوعات و اثبات آن موضوعات ولو در علم منطق حتی در صورتی که موضوع برای علم منطق باشند. مثلاً انسان به عنوان کلی طبیعی، موضوعی برای قضایای منطقیه است. ما از اینکه این انسان کلی و طبیعی وجود دارد یا وجود ندارد در منطق بحث نمی‌کنیم بلکه بحث ما این است که وقتی انسان را چیز می‌کنید باید چه محمولی برایش بیاورید و رابطه بین محمول و موضوع چیست، و اگر این قضیه در اینجا بخواهد قرار بگیرد آیا نسبت به این ضرورت هست یا ضرورت نیست، و اگر این بخواهد در یک قیاسی قرار بگیرد و شکل اول را بخواهد درست بکند قضیه دوم باید چه ارتباطی با این داشته باشد، حد وسط باید کجا باشد، چه کار باید بکنیم تا نتیجه بدهد، یا آیا قیاس ما در اینجا قیاس اقترانی است یا قیاس استثنائی است؟ آیا جهت در اینجا ضرورت است یا دوام است؟ هر کدام از اینها در کیفیت نتیجه تأثیر گذار است.

اما اینکه این انسانیت همین انسانیت که شما تصور کردید وجود خارجی دارد یا ندارد؟ این به منطق کاری ندارد. یا اگر وجود دارد این وجودش به چه شکل است؟ در ذهن هست یا در خارج هست؟ وجود در ذهن به چه شکل است؟ آیا ذهن از باب تقشیر و تحلیل و تجرید به این وجود رسیده است یا از باب اتصال به عالم تخیل و عالم مثال و جنبه عقلانی این صورت نوعیه به آن رسیده است.

### وجود متزعزعات قضایای منطقیه در ذهن

به طور کلی در قضایای منطقیه هم اصل آن موضوع و محمول وجودش در ذهن هست مانند کلی و مفهوم که شما اینها را به جزئی، ذاتی و عرضی تقسیم می‌کنید، بعد به بعید و قریب آن را تقسیم می‌کنید، همین طور به

فصل به نوع به جنس به جوهر و عرض و هَلَمْ جَرًّا. پس هم اصلش در ذهن هست و هم آن چیزی که از آن انتزاع می شود در ذهن هست.

### ریشه خارجی داشتن معقولات ثانویه فلسفیه

این مربوط به قضایای منطقی هست اما در معقولات ثانویه فلسفیه آن اصل و ریشه آن معقول فلسفی ریشه خارج دارد. بله! مترتب بر او ممکن است که مابه‌الانتزاع از همان وجود ذهنی بشود یعنی فرض کنید شما زید را تصور کردید این زید یک مابایزاء خارجی دارد. این زید معقول بالذات اول می شود بعد از این زید امکان را انتزاع می کنید، این معقول ثانی می شود. پس این انتزاعش از زید است به واسطه انتزاعش از خارج است. شما وجود را تصور می کنید و این وجود در ذهنش شما معقول اول فلسفی می شود چون یک مفهومی است که مابایزاء خارجی دارد، آن تشخیص خارجی مابایزاء این است، بعد آن وقت از این وجود مصدر را انتزاع می کنید؛ هستی بودن، این معقول ثانی فلسفی می شود. بر این وجود ضرورت را حمل می کنید، ضرورت معقول ثانی فلسفی می شود ضرورت را بشرطی یا بشرطی می گیرید این معقول ثالث فلسفی می شود. یا مثلاً در مورد امکان، اصل امکان مابایزاء چیز دارد، این در ذهن تحقق پیدا می کند و بعد از آن امکان مشتقات او را اخذ می کنید که ممکن باشد و هَلَمْ جَرًّا.

بنابراین مرحوم آخوند در این فصل می خواهند این را بیان کنند که اینکه ما می گوئیم: وجود معقول ثانی است، به چه اعتبار وجود معقول ثانی است و در چه موقعیتی می توانیم برای وجود وصف بیاوریم که معقول ثانی است؟ در وقتی که وجود را به معنای مصدری بگیریم یا به معنای مفهوم بگیریم اما اگر منظور ما از وجود، حقیقت وجود باشد اصلاً معنا ندارد که معقول بالذات باشد بلکه آن عبارت از معقول بالعرض و عبارت از حقیقت شیء است مانند سایر اعیانی که آن اعیان خارجی هم دارای همین حکم است.

**فصلٌ فی أنَّ الوجودَ علیٰ أي وجهٍ یقالُ إِنَّهُ مِنَ المعقولاتِ الثَّانیَةِ وِ بِأی معنی یوصَفُ بِذلک:**

وجود را چطور تفسیر کنیم تا اینکه به آن معقول ثانیه بگوییم و چطوری به این وصف آورده می شود و

در چه وضعیتی این وصف آورده می شود؟

**إِنَّ کَثِیراً ما یُطَلَّقُ المعقولُ الثَّانی عَلَیَ المَحْمُولَاتِ العَقْلِیَّةِ وِ مَبَادِیْهَا الانْتِزَاعِیَّةِ الذَّهْنِیَّةِ وِ مِنْ هَذَا القَبِیلِ الطَّبَائِعُ المَصْدَرِیَّةُ وِ لَوَازِمُ المَاهِیاتِ وِ النِّسَبِ وِ الإِضَافَاتِ.**

در بسیاری از مواقع معقول ثانی گفته می شود بر محمولات عقلیه و مبادی انتزاعیه ذهنیه او مثلاً گفته می شود: واجب، مبدأ واجب هم وجوب می شود وجوب هم بر واجب گفته می شود و هم بر مبدأ و مبادی آن که از او انتزاع می شود.

**و مِنْ هَذَا القَبِیلِ الطَّبَائِعُ المَصْدَرِیَّةُ ...** معقولات ثانویه از این قبیل است طبیعت های مصدریه مثل

حیوانیت، همین مصدر جعلی که می‌گویند مثل حیوانیت و انسانیت و مصادر جعلیه اینها از این قبیل هستند، اینها معقولات ثانویه هستند. یکی هم لوازم ماهیات مثل زوجیت فردیت یا نسب و اضافات یا ابوت و بنوت اینها همه جزو معقولات ثانویه هستند.

و قَدْ يُطْلَقُ عَلَى الْمَعْنَى الْمُنْطَقِيَّةِ وَ الْمَفْهُومَاتِ الْمِيزَانِيَّةِ الَّتِي هِيَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ وَ مَا بَعْدَهَا مِنَ الْمَعْقُولِيَّةِ وَ هِيَ الْمَحْمُولَاتُ وَ الْعَوَارِضُ الْعَقْلِيَّةُ الَّتِي تَكُونُ مُطَابِقُ الْحُكْمِ وَ الْمَحْكَى عَنْهُ فِي حَمْلِهَا عَلَى الْمَفْهُومَاتِ وَ انْتِزَاعِهَا مِنَ الْمَوْصُوفَاتِ هُوَ نَحْوُ وَجُودِهَا الذِّهْنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ الْمَعْقُودَةُ بِهَا مِنَ الْقَضَايَا ذَهْنِيَّةً.

گاهی اوقات معقولات ثانویه به معنای منطقی و مفهوماتی که در علم میزان هست گفته می‌شود؛ آنهایی که در درجه دوم، سوم، چهارم، پنجم و هشتم از معقولیت قرار دارند، به آن معقول ثانی می‌گویند! یعنی همین قدر که بعد از معقولات اولی است به آن معقول ثانی می‌گویند ولو در درجه هشتم باشد. و هی **المحمولات و العوارض ...** آن معقولات منطقیه و مفاهیم میزانیه محمولات و عوارض عقلیه‌ای هستند که مطابق حکم و محکی عنه او، یعنی آن مطابق خارجی او، مطابق خارجی ندارد، یعنی همان وجود ذهنی وقتی که می‌گوییم: **زَيْدٌ قَائِمٌ** محکی عنه و مطابقش در خارج هست ولی می‌گوییم: **الْكَلْبُ إِمَّا جَنْسٌ أَوْ فَصْلٌ** این مطابق خارجی اش چیست؟ هیچ، مطابق خارجی او باز در ذهن هست یعنی باز همان قضیه ذهنیه است که مطابق حکم و محکی عنه در حملش بر مفهومات خودشان، اینهایی را که می‌خواهیم بر مفاهیم حمل کنیم، این محمولات را می‌خواهیم حمل کنیم بر مفاهیمشان و انتزاعشان از موصوفات چه در حمل بر مفاهیم و چه انتزاع از موصوفات خودشان، این انتزاع خارجی نیست بلکه یک قسم از وجود ذهنی است. همان کیفیت وجود ذهنی است، هم محمولات بر مفاهیم و موضوعات هستند هم عبارت هستند از مابه‌الانتزاع این مفاهیم ذهنی.

**عَلَى أَنْ يَكُونَ الْمَعْقُودَةُ ...** براین اساس که آن قضایایی که با این مفاهیم بسته شده است عبارت از

ذهنیات است یعنی اینها وجود خارجی ندارند

و هذه هي موضوعاتُ حكمة الميزان بخلاف الأولى فالوجود بالمعنى المصدري لا ما هو حقيقته و ذاته و كذا الشيء و الإمكان و الوجود و كذا المحمولات المشتقة منها من المعقولات الثانية بالمعنى الأول المستعمل في حكمة ما بعد الطبيعة لا بالمعنى الأخير المستعمل في الميزان.<sup>۱</sup>

اینها عبارت است از موضوعات در حکم موضوعات در علم منطق به خلاف اولی ولی در معقولات اولی مبادی انتزاعش مبادی خارجی است. وجود به معنای مصدری خودش یعنی بودن، کون، این بودن و این کون، نه آنچه را که حقیقت و ذات وجود است ...، به حقیقت و ذات خارجی وجود کار نداریم یعنی همان که مشت پرکن است، آن معنای بودن و آن معنای مصدری و شیئیت و شیء بودن، امکان، وجوب و محمولاتی که اشتقاق پیدا می‌کند؛ شیء، ممکن، واجب و اینهایی که اشتقاق از این پیدا می‌کند اینها معقولات ثانیه به معنای

<sup>۱</sup> . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۳۳۳.

اول هستند یعنی مبادی انتزاعی اینها مبادی انتزاعی خارجی است اینها از همان قسم اول هستند.

اینها در حکمت و فلسفه استعمال می شود و به معنای اخیر که ظرف وجودشان در ذهن هست و مبادی

انتزاعشان هم همه در ذهن هست نیستند؛ اینها این طور نیستند!

إِذْ قَدْ تَحَقَّقَ لَكَ أَنَّ الْمَعْقُولَاتِ الثَّانِيَةَ هِيَ مَا يَكُونُ مُطَابِقُ الْحَكْمِ بِهَا هُوَ نَحْوُ وجودِ الْمَعْقُولَاتِ  
الأُولَى فِي الذَّهْنِ<sup>۱</sup>

برای شما این طور روشن شده است که معقولات ثانیه در علم میزان و منطق، آن که مطابق حکم است و

مابایزاء حکم ذهنی است کیفیت وجود معقولات اولی در ذهن هست یعنی چطور همان وجود معقولات اولی

در ذهن هست؟ وقتی که شما مفهوم زید را در ذهن تصور می کنید آیا آن مفهوم زید در خارج هست؟ زید در

خارج هست و مفهومش که دیگر در خارج نیست؟

تَلْمِيزُ: مَبَادِي انْتِزَاعٍ فِي خَارِجٍ نِيسَتْ؟

استاد: مبدأ، نه مفهوم. مبادی انتزاعی در خارج هست ولی خود مفهومی که این مفهوم در ذهن آمده

است این مفهوم وجودش، وجود ذهنی است و وجود خارجی ندارد. مابایزاء خارجی دارد یعنی از خارج انتزاع

شده است. فرق است بین که شما بگویید: مابایزاء، مابایزاء خارجی است یا مابایزاء هم خودش ذهنی است!

خیلی فرق می کند! شما وقتی که واجب را در ذهن تصور می کنید، این واجب از چه انتزاع شده است؟ وجوب،

آیا وجوب در خارج هست یا در ذهن هست؟ وجوب در ذهن هست. پس این فرق می کند تا اینکه ما بگوییم:

این زید، مفهومی است که وجودش وجود ذهنی است و مابایزاء آن هم ذهنی است. مابایزاء این در خارج هست

و مبادی انتزاعی اش مبادی خارجی است. بین این دو مسئله ما باید فرق بگذاریم منتها مفاهیم منطقیه به هیچ وجه

مابایزاء خارجی و مبادی انتزاعی خارجی ندارد ولی در مبادی فلسفیه این معقولات ثانویه، ثالثه، رابعه و اینها به

معقولات اولی برمی گردند که معقولات اولی مابایزاء خارجی دارند.

عَلَى أَنْ يُعْتَبَرَ قَيْدًا لَهُ لَا شَرْطًا فِي الْمَحْكُومِ عَلَيْهِ وَ هَذَا هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِمُ الْمَعْقُولَاتُ الثَّانِيَةُ مُسْتَنَدَةٌ  
إِلَى الْمَعْقُولَاتِ الْأُولَى وَالْوُجُودُ وَ كَذَا الشَّيْئِيَّةُ وَ نَظَائِرُهُمَا لَيْسَ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ.

بنا بر اینکه ما وجود ذهنی را قید بگیریم نه اینکه شرط بگیریم. اگر قید بگیریم بنابراین وجود ذهنی در

اینجا جزء از موضوع ما می شود یعنی این قضیه حکم مفهوم را پیدا می کند. یک وقتی شما می گوید: زَيْدٌ قَائِمٌ،

گرچه زَيْدٌ قَائِمٌ در اینجا در ذهن آمده است اما وجود زَيْدٌ قَائِمٌ در ذهن به عنوان این است که ذهن ظرف برای

او است و مصاحبت با این قضیه برای او پیدا شده است و مقصود ما از زَيْدٌ قَائِمٌ همان مابایزاء خارجی است.

در اینجا وجود زَيْدٌ قَائِمٌ وجود شرطی می شود. یک وقتی ما به مفهوم زَيْدٌ قَائِمٌ توجه می کنیم؛ یعنی می گوییم:

زَيْدٌ قَائِمٌ جَزْئِيٌّ أَمْ كُلِّيٌّ؟ کاری به وجود خارجی نداریم. فقط به این موضوع و محمول کار داریم. در اینجا

<sup>۱</sup>. همان، ص ۳۳۳.

وجود ذهنی قید می شود؛ یعنی قید برای این قضیه است. این کمتر اتفاق می افتد. البته در محاورات و اینها عموماً همان جنبه محکی خارجی لحاظ می شود. تا حالا کسی نیامده است بگوید: جناب آقای ... که در اینجا نشسته اند یک قضیه جزئی است یا اینکه قابل صدق بر کثیرین است؟ این مفهومی دلالت بر وجود جوهری می کند یا وجود عرضی می کند؟ خیال نمی کنم تا به حال به ذهن کسی بیاید تا بگویند: آقای حاج شیخ ... **أعلى الله مقامه و رُفِعَ في الخلد مكانه** که در اینجا نشسته هستند، - نوار هم اگر کسی می خواهد گوش بدهد و می خواهد پیاده بکند می گوید: حتماً یک هم چنین شخصیتی به این عظمت و جلالت در این مجلس حضور داشته است - منظور آقا از این حرفی که داشتند می زدند این جزئی غیر قابل صدق بر کثیرین بوده است یا اینکه منظور این ماهیت قابل تکثیر بوده است؟!

اینها از افهام و کله های ما طلبه ها درمی آید اما آدم های درست و حسابی اصلاً به این چیزها فکر نمی کنند، چرا فکر نمی کنند؟ چون وجود ذهنی را شرط برای قضیه می گیرند و قید نمی گیرند. اما مرحوم آخوند آمده کار را مشکل کرده است و گفته است که اگر شما می خواهید به قضیه جنبه ذهنی بدهید و بر این اساس معقولات ثالث و رابع و ثانوی را بر این بار بکنید باید به این قضیه وجود ذهنی بدهید یعنی به عنوان قید در نظر بگیرید و خارج را دیگر مطرح نکنید. بگویید که این قضیه ای که در ذهن وجود پیدا کرده است چه محمولی به آن بار می شود؟ **زید قائم در ذهن جزئی أو کلی؟ جوهری أو عرضی؟ واجب أو ممکن؟** ببینید این دیگر کاری به خارج ندارد، این دیگر فقط به نفس قضیه ذهنی، نقطه نظر را بر این متمرکز کرده است لذا مرحوم آخوند در اینجا می گویند:

هذا هو المراد بقولهم المعقولات الثانية مستندة إلى المعقولات الأولى و الوجود و كذا الشيء و نظائرهما ليس من هذا القبيل.

### علت ترتب معقولات ثانویه بر معقولات اولیه

مرادشان که می گویند: معقولات ثانیه مستند به معقولات اولی است این است که مابه التزاع معقولات ثانیه از قضایایی است که در ذهن به عنوان معقولات اولی اول ترسیم شده است؛ اول یک **زید قائم** ترسیم شده است بعد مترتب بر این جزئیت و کلیت ترسیم شده است. اول یک زیدی در ذهن ترسیم شده است، مترتب بر این، امکان، واجب، امتناع و اینها ترسیم شده است. اول یک حیوان حیوان که مابایزاء خارجی دارد ترسیم شده است بعد مترتب بر این، جنس و نوع و فصل می آید. این معقولات ثانیه به خاطر این مترتب بر معقولات اولی هستند که معقولات اولی اول در ذهن تحقق پیدا کردند.

**و الوجود و كذا الشيء...** وجود و شیئیت و نظائر این دو از این قبیل نیستند؛ وجود مابایزاء خارجی دارد و این طور نیست که مترتب بر یک معقولات اولی باشد. وقتی که شما می گویند: وجود، آنچه که در خارج

موجود هست در ذهن می آید یعنی خود نفس حقیقت خارجی حاضر می شود پس خود وجود جزء معقولات اولی می شود و معقولات ثانی نمی شود. وقتی که شما می گوئید: شیء گرچه شیء یک مفهوم است اما یک مایه‌ء خارجی دارد. همین که می گوئید: شیء یعنی در ذهن این آمد. وقتی که شیء را در ذهن آوردید حالا معقولات ثانی فلسفی می آید مدام بر آن مترتب می شود؛ شیء ممکن، شیء واجب، شیء ممتنع، شیء علّی، شیء معلول، شیء مشکک، شیء مطوایئ اینها چیزهایی است که مترتب بر این می آید بر این بار می شود. حالا دیگر بقیه إن شاء الله برای بعد باشد.

گرچه ما درس اول را نیامدیم ولی به اندازه سه تا درس حرف زدیم! راجع به این بحث بعد از ظهر بین رفقا یک صحبتی بود من خواستم این را مطرح کنم که گفتند: رفقا مایل هستند که هر دو درس قبل از غروب باشد و گفتند که این طور راحت تر هستند. گفتم که من مطرح می کنم؛ از نظر من مانعی نیست اگر رفقا بتوانند و جایش هم مهیا باشد هر دو را دو ساعت قبل از غروب بگذاریم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد